



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۱۴

محمد مُحَق

چرا تکفیری ها مخالفان خود را سکولار می خوانند؟

آن تعداد از بنیادگرایان افراطی ای که گرایش تکفیری دارند، اعم از سلفی و اخوانی و طالب، بسیاری از مخالفان فکری خود را، چه متدین باشند و چه نامتدین، با برچسب "سکولار" معرفی می کنند. اغلب کسانی که این واژه را به کار می برند تعریف واضحی از آن ندارند؛ اما به نظر می رسد بخشی از نظریه پردازان این گروه ها آگاهانه از واژه ای استفاده می کنند که، به اصطلاح علم منطق، "کلی مشکک" است و می توان آن را بر مصادیق ناهمگون اطلاق کرد. سکولار در این ادبیات گاهی در معنایی معادل کافر به کار می رود، گاهی مومن ناقص الایمان، گاهی فاسق، و گاهی مسلمانی که از دین یا بخشی از آن تفسیری متفاوت دارد. همین چندپهلویی، این واژه را به ابزاری کارآمد تبدیل می کند. از یک سو، می توان با آن حیثیت ایمانی مخالفان را در میان مردم هدف قرار داد و از سوی دیگر، از تکفیر صریح شان پرهیز کرد. به این ترتیب، هم پیام مورد نظر به مخاطب منتقل می شود و هم گوینده ناچار نیست مسئولیت شرعی و اجتماعی یک حکم آشکار تکفیری را بر عهده بگیرد. تکفیری گری صریح هزینه سنگینی دارد. هم از لحاظ شرعی با موانع و دلایل روشنی روبرو است که دفاع از آن را دشوار می کند و هم در افکار عمومی جهان اسلام، جریان های تکفیری از نظر فکری مردود، از نظر اخلاقی منفور و از نظر امنیتی به شدت مورد بدگمانی اند. اما "سکولار" خواندن مخالف، به ویژه هنگامی که با ابهام و کنایه همراه باشد، می تواند بخشی از همان کارکرد تکفیری را داشته باشد بدون آنکه هزینه ای در پی بیاورد. در اینجا مسئله دیگر صرفاً استعمال یک اصطلاح نیست؛ سخن از شکل دادن به نوعی گفتمان است که غایت آن حذف رقبیان از میدان و انحصار ادعای سخنگویی از دین و مالکیت حقیقت است. نخست باید این تصور جا انداخته شود که دین فقط و فقط یک تفسیر درست دارد، و سپس هر تفسیری جز تفسیر مورد نظر این گروه ها تخطئه شود. برای تخطئه تفسیرهای دیگر نام ها و برچسب های فراوانی در مخزن منازعات فرقه ای دیرینه در دسترس است: تفسیر مرجئی، اعتزالی، شیعی، اشعری، باطنی، عصری، غربزده و مانند این ها. اما "تفسیر سکولار از دین"، به دلیل ابهامی که در واژه سکولار وجود دارد، در شرایط کنونی افغانستان می تواند کارایی بیشتری داشته باشد. این تعبیر از یک سو با گفتمان رسمی دستگاه قدرت طالبانی اصطکاکی ایجاد نمی کند و از سوی دیگر، کسانی را که با گفتمان تکفیری مخالفند و در داخل افغانستان زندگی می کنند یا به آنجا رفت و آمد دارند می تواند به سکوت وادارد و خلع سلاح کند.

برچسپزنی، حربه ای قدیمی

برچسپزنی حربه ای بسیار پیشینه دار در تاریخ اسلام و از سلاح های رایج در جنگ های فرقه ای بوده است. در دوره های مختلف، گروه های درگیر در منازعات سیاسی و مذهبی برای بی اعتبار کردن رقبیان خود از عنوان هایی استفاده می کردند که بار اعتقادی سنگینی داشت. در کشمکش های

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

نخستین، عنوان‌هایی مانند "مرجئی"، "رافضی" و "ناصبی" تنها برای توصیف بی‌طرفانه‌ی یک گرایش فکری به کار نمی‌رفتند، بلکه در بسیاری موارد سلاحی در منازعات سیاسی و فرقه‌ای بودند. در دوره‌هایی از حکومت عباسی که معتزله مورد خشم دستگاه قدرت قرار گرفتند، انتساب اشخاص به اعتزال نیز می‌توانست زمینه‌ی فشار و تعذیب را فراهم کند. با برجسته شدن مفهوم "اهل سنت"، از زمان متوکل عباسی به بعد، اصطلاح "بدعت" نیز در منازعات مذهبی اهمیت بیشتری یافت و مخالفان فکری به آسانی در شمار اهل بدعت قرار داده می‌شدند. در رقابت بین دو امپراطوری عباسی و فاطمی اصطلاح "قرمطی" چنین کاربردی پیدا کرده بود و فرزندان بی‌شماری در معرض تضییقات و تهدیدات قرار گرفتند.

پس از گسترش ترجمه‌ی آثار یونانی، هندی و فارسی و آشنایی مسلمانان با افکار و سنت‌های فکری دیگر، اصطلاح "زندیق" رواج گسترده‌ای یافت. زندیق نیز، مانند بسیاری از برچسب‌های مشابه، همیشه دارای معنایی دقیق و یکسان نبود و در منازعات فکری می‌توانست بر طیف وسیعی از مخالفان اطلاق شود.

دامنه‌ی این ذهنیت گاه از حلقه‌های علمی و سیاسی فراتر می‌رفت و به میان مردم عادی می‌رسید. ابن جوزی در "اخبار الحمقى و المغفلين" حکایتی نقل می‌کند که به خوبی فضای روانی ناشی از چنین برچسب‌هایی را نشان می‌دهد. مردی صحرانشین به شهر آمد و برای نماز وارد مسجدی شد. در آنجا کسی به شاگردانش نحو درس می‌داد و اصطلاحاتی مانند نکره، معرفه، منصرف و غیرمنصرف را توضیح می‌داد. مرد صحرانشین که با این اصطلاحات آشنا نبود و از پیدا شدن زناده در شهرها شنیده بود، چوب‌دست خود را برداشت و با حمله بر آنان فریاد زد که "از خانه‌ی خدا بیرون شوید، ای دشمنان خدا، ای زندیق‌ها!" اهمیت این حکایت، فارغ از جنبه‌ی طنزآمیز آن، در نشان دادن سازوکار اجتماعی برچسپ‌زنی است: واژه‌ای با بار سنگین اعتقادی چنان در ذهن عمومی جا می‌افتد که حتی کسی که معنای دقیق آن را نمی‌داند، می‌تواند هر امر ناآشنا را مصداق آن تصور کند.

در دوره‌های بعد، "ملحد" نیز کارکرد مشابهی پیدا کرد. از آنجا که این اصطلاح نیز در منازعات فرقه‌ای همیشه با تعریف جامع و مانعی به کار نمی‌رفت، برخی جدلیان آن را به مخالفان فکری خود نسبت می‌دادند. ابن تیمیه از چهره‌های مشهور این سنت جدلی است. او در آثار مختلف خود محی‌الدین ابن عربی را به صراحت به الحاد متهم می‌کند. در اثری با عنوان "بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة والقرامطة والباطنية أهل الإلحاد" از وی، طیفی از شخصیت‌ها و جریان‌های فکری مورد حمله قرار می‌گیرند و نام‌هایی چون صدرالدین قونوی، ابن هود، تلمسانی، ابن سبعین، ابن سینا، فخرالدین رازی، ابوحامد غزالی و ابوالحسن اشعری در جریان این جدال‌ها مطرح می‌شوند. البته این روش منحصر به ابن تیمیه یا یک مکتب خاص نبود. با مراجعه به تاریخ منازعات ملل و نحل می‌توان دید که در دوره‌های مختلف، گروه‌های گوناگون برای رقیبان خود نام‌هایی می‌ساختند یا نام‌های موجود را چنان به کار می‌بردند که حامل نوعی داورى اعتقادی باشد. هرگاه روحیه‌ی فرقه‌گرایی قوت می‌گیرد، میل به جایگزین کردن نام‌گذاری به جای استدلال نیز افزایش می‌یابد. برچسپ در چنین فضایی تنها یک کلمه نیست؛ مقدمه‌ای برای کنار زدن رقیب از دایره‌ی مشروعیت است.

وقتی برچسپ جای استدلال را می‌گیرد

چرا برچسپ‌زنی چنین جذاب است؟ به تعبیر مشهور مولانا: "پای استدلالیان چوبین بود" اگر قرار باشد کسی با دلیل و منطق به سراغ مخالفان فکری خود برود و نادرستی اندیشه‌های آنان را نشان دهد، کار همیشه آسان نیست. باید سخن طرف مقابل را به درستی نقل کند، دلایلش را بشنود و سپس استدلالی قوی‌تر در برابر آن عرضه کند. در بسیاری موارد نیز ممکن است مناقشه نتیجه‌ی معکوس

بدهد و ضعف استدلال منتقد را بیش از ضعف اندیشه‌ی مورد نقد آشکار سازد. شاید به همین دلیل بود که شماری از قدمای مکتب اهل حدیث توصیه می‌کردند، از جمله سفیان ثوری، که حتی برای رد "اهل بدعت" نیز سخنان آنان نقل نشود. نگرانی شان این بود که مخاطب با شنیدن استدلال طرف مقابل، آن را دلچسپ یا معقول بیابد و به جای پذیرفتن نقد، به خود آن اندیشه گرایش پیدا کند. تجربه نیز نشان می‌داد که وقتی مردم سخنان هر دو طرف را می‌شنوند، همیشه نتیجه همان چیزی نیست که صاحبان یک مکتب انتظار دارند. برجسپ‌زنی راه میان‌بری برای گریز از این دشواری است. با وارد کردن یک اتهام سنگین، به ویژه اتهامی مرتبط با بی‌دینی در یک جامعه‌ی مومن، می‌توان پیش از آغاز بحث دیواره‌ای روانی میان مخاطب و شخص مورد اتهام ایجاد کرد. مخاطب پیش از آن‌که سخن او را با دقت بشنود و درستی و نادرستی‌اش را بسنجد، ممکن است او را در دسته‌ی کسانی قرار دهد که اساساً نباید سخن‌شان را شنید. در این‌جا به جای استدلال عقلانی، یک سازوکار روانی وارد میدان می‌شود. هدف دیگر این نیست که نشان داده شود سخن رقیب چرا نادرست است؛ کافی است هویت او چنان تعریف شود که سخنش پیشاپیش نامعتبر به نظر برسد.

این شیوه شباهتی با برخی روش‌های بازاریابی دارد که در آن تلاش می‌شود پیش از آن‌که مشتری کیفیت واقعی کالا را بسنجد، از طریق تکنیک‌های روانی بر انتخاب او تأثیر گذاشته شود. اما حوزه‌ی علم و معرفت، بازار تجارت نیست. غایت معرفت، دست‌کم در مقام ادعا، باید کشف حقیقت باشد، نه افزایش شمار مشتریان و پیروان. در همین راستا، برای تاثیرگذاری روانی، برخی جریان‌ها کثرت عددی مخاطبان خود را دلیل حقانیت خویش قلمداد می‌کنند و در بوق و کرنا می‌دمند که فلان شخصیت مربوط به نحله‌ی آنان چه اندازه مورد استقبال قرار گرفته یا در جنازه‌ی فلان چهره چه تعداد انسان شرکت کرده است. این رفتار آدم را به یاد آیه‌ی قرآن مجید می‌اندازد: "أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ". اما درستی و نادرستی اندیشه‌ها ربطی به کثرت یا قلت هواداران آن‌ها ندارد. در تاریخ بارها اندیشه‌ای علمی برای مدتی طولانی ناشناخته، نامقبول یا در حاشیه مانده است، در حالی که باورهای خرافی و حتی زیان‌بار برای مدت‌های طولانی مورد قبول میلیون‌ها انسان بوده‌اند. برای سنجش یک اندیشه باید به دلایل آن پرداخت، نه به شمار طرفداران یا مخالفانش.

“سکولار” خواندن به مثابه ابزار حذف

کارکرد امروزی برجسپ “سکولار” را نیز باید در همین چارچوب دید. مسئله این نیست که این واژه هیچ معنای علمی و سیاسی ندارد. سکولاریسم موضوعی شناخته‌شده در فلسفه‌ی سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخ اندیشه است و می‌توان درباره‌ی تعریف‌ها، انواع و پیامدهای آن بحث کرد. مسئله از جایی آغاز می‌شود که این اصطلاح از معنای مشخص خود تهی و به برجسپی برای طیف گسترده‌ای از مخالفان تبدیل می‌شود. در چنین کاربردی دیگر مهم نیست که شخص مورد نظر خود را سکولار می‌داند یا نه، چه تصویری از رابطه‌ی دین و سیاست دارد، تا چه اندازه متدین است، یا اختلاف او با جریان بنیادگرا دقیقاً بر سر چیست. کافی است در مسئله‌ای مهم با قرائت مسلط مخالفت کند تا عنوان “سکولار” بتواند نقش علامت خطر را برای مخاطب ایفا کند.

به این ترتیب، یک بحث فکری درباره‌ی تفسیر دین، سیاست، حقوق زنان، آزادی، حکومت یا جامعه، به بحثی درباره‌ی ایمان و هویت شخص تبدیل می‌شود. به جای این‌که پرسیده شود “آیا استدلال او درست است؟” پرسیده می‌شود “او اصلاً چه کسی است و چه اندازه به دین تعلق دارد؟” این همان نقطه‌ای است که برجسپ‌زنی با منطق تکفیری تلاقی پیدا می‌کند، حتی اگر تکفیر صریحی در کار نباشد. گفتمان تکفیری تنها زمانی شکل نمی‌گیرد که کسی آشکارا دیگری را کافر بخواند؛ زمینه‌ی آن می‌تواند زمانی نیز ساخته شود که مخالف فکری به تدریج از دایره‌ی مشروعیت دینی بیرون

رانده شود و مخاطب چنین دریافتی پیدا کند که سخن او به دلیل هویت و عقیده‌ی منتسب به او اساساً شایسته‌ی شنیدن نیست.

افغانستان امروز و دیوار کوتاه مخالفان فکری

این مسئله در شرایط کنونی افغانستان اهمیت مضاعف پیدا می‌کند، جایی که بسیاری از صداها منتقد خاموش شده‌اند و فضای عمومی برای طرح آزادانه‌ی دیدگاه‌های مختلف به شدت محدود است. در چنین فضایی، نقد قدرت و سخن گفتن از مشکلات عینی جامعه هزینه‌بردار است. مسایل فراوانی وجود دارد که پرداختن جدی به آن‌ها نیازمند شهامت اخلاقی است: تبعیض و بی‌عدالتی، محرومیت زنان، تنش‌های قومی، دشمنی‌های قبیله‌ای، فقر گسترده، سپردن مناصب دولتی به افراد فاقد صلاحیت، چور و چپاول معادن و منابع طبیعی، فساد در قراردادهای دولتی، خویش‌خوری، تعصبات مذهبی، روابط ناسالم با منطقه و جهان، و حضور یا فعالیت گروه‌های افراطی و خشونت‌طلب. این‌ها و ده‌ها مسئله‌ی بنیادی دیگر مستقیماً با زندگی و آینده‌ی مردم افغانستان ارتباط دارند. اما سخن گفتن درباره‌ی چنین مسایلی آسان نیست. برای کسانی که شجاعت درگیری با این واقعیت‌ها را ندارند، دیواری کوتاه‌تر از مخالفان فکری شان پیدا نمی‌شود، به ویژه مخالفانی که دستگاه حاکم نیز به آنان نظر مساعدی ندارد. در نتیجه، حمله به "سکولارها" می‌تواند هم جای خالی مضمون را پر کند و هم هزینه‌ی چندانی نداشته باشد. کسی که توان یا جرئت نقد ساختار قدرت را ندارد، می‌تواند با ساختن یک دشمن فکری کم‌خطر، یا حتی یک دشمن فرضی، خود را همچنان در مقام مدافع دین و صاحب رسالت اجتماعی نشان دهد. حتی از این طریق می‌تواند، مستقیم یا غیرمستقیم، رضایت حاکمان را نیز به دست آورد.

مشکل اصلی بنابراین خود واژه‌ی "سکولار" نیست. می‌توان درباره‌ی سکولاریسم موافق یا مخالف بود و برای هر موضعی استدلال آورد. مشکل هنگامی آغاز می‌شود که این واژه نه به عنوان یک مفهوم قابل تعریف، بلکه به مثابه حربه‌ای برای تخریب حیثیت دینی مخالف و بستن راه گفت‌وگو به کار رود.

اگر کسی اندیشه‌ای را نادرست می‌داند، راه سالم این است که آن اندیشه را چنان‌که صاحبش بیان کرده است توضیح دهد، دلایلش را بررسی کند و سپس با استدلال نشان دهد که چرا آن را نادرست می‌داند. اما اگر به جای این کار، نخست برای صاحب اندیشه نامی انتخاب شود که مخاطب را از شنیدن سخنش بترساند، دیگر با نقد فکری روبه‌رو نیستیم، با تلاشی برای مدیریت ذهن مخاطب از طریق برجسپ روبه‌رو هستیم. درست در همین‌جا است که باید میان نقد سکولاریسم و سکولار نامیدن مخالفان برای حذف آنان تفاوت قایل شد. اولی می‌تواند بخشی از یک منازعه‌ی فکری عادی باشد؛ دومی، به ویژه در جامعه‌ای که آزادی بحث و امکان دفاع برابر وجود ندارد، می‌تواند به ابزاری برای انحصار حقیقت، خاموش کردن دگراندیشان و بازتولید همان گفتمان تکفیری تبدیل شود که این بار، به جای تکفیر صریح، با زبان مبهم‌تر و کم‌هزینه‌تری سخن می‌گوید.



آرشیف: نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین